



شماره پنجم اول جوزا ۱۳۴۱ سال بیستم

درزوا یای تاریخ

آیا هزاره کلمه قدیمتر است؟

در باره هزاره و سرزمین هزاره جات که اصطلاحی متأخر است، گاه گاهی نویسندگان و جستجوکنندگان چیزی نوشته و یا گفته اند، که معلومات ایشان نیز بدوره متأخر و بعد از تاخت و تاز چنگیز مربوط است، و آنقدر وقعت و اعتبار تاریخی ندارد.

راورتنی محقق پنتو دان و مورخ فرنگی (متولد ۱۸۲۵ م) نخستین کسی است که درباره اصل و نژاد و قبائل هزاره معلوماتی را از کتب تاریخ و روایات مردم فراهم آورد، و بعد از او هم سیاحان و نویسندگان دیگر درین باره چیزی نوشتند، و الکسندر برنس معروف در اتماب سفر و توقف در کابل بسال ۱۸۳۶ - ۱۸۳۸ م (طبع لندن ۱۸۴۲ ص ۲۳۰) نامهای قبایل هزاره را به تفصیل ضبط کرد، که در آن اوقات عدد خانوار هزاره (۶۶،۹۰۰) خانه بود.

اما درین نوشته های فرنگی درباره اصل و مبدأ کلمه هزاره و قدامت تاریخی

آن چیزی بنظر نرسیده، و چون در تشکیلات لشکری چنگیز خان و اخلاف وی هزاره و صده موجود بود (رجوع کنید به جامع التواریخ رشیدالدین ج ۱ ص ۳۹۹) بنابراین رای نویسندگان تاریخ و جغرافیا در عصر بعد از مغول برین قرار گرفت، که این هزاره ها از بقایای همان هزاره های چنگیز خانی اند، که در آن عصر برای حفظ برخی از مواقع سوق الجیشی در آن جایها اسکان می شده اند.

ظاهر آمو، بداین نظریه بار اول ابوالفضل مورخ دورهٔ اکبریست، که به نبودن مردم هزاره درین سرزمین قبل از چنگیز خان اشاره مینماید (آئین اکبری ج ۲ ص ۱۶۳) اگر چه جنرال کننگهم در جغرافیای تاریخی هند (ص ۴، به بعد) همین نظریه را تأیید کرده و رای سنت مارتن را در بارهٔ قدمت کلمه هزاره رد مینماید، ولی محقق مشهور موسیوفوشه فرانسوی در کتاب (تمدن ایرانی ص ۴۲۱) راجع به مسئله هزاره جات شرحی دارد، و در آن گوید:

«هزاره در زبان فارسی بمعنی هزار است و چون چنگیز لشکریان خود را بدسته های هزار نفری تقسیم میکرد، بنابراین ابوالفضل نویسندهٔ تاریخ اکبری چنین اظهار نموده است که این مردم کوهستانی، قسمتی از لشکریان چنگیز اند، که در آن محل باقی مانده اند. تمام نویسندگان بعد از او هم این مطلب را تکرار نموده اند، بدون اینکه از خود سوال کنند، چگونه يك فوج هزار نفره از لشکریان چنگیز در میان این کوههای سخت، بحال خود را گذاشته شده اند؟ و چگونه جمعیت کثیری را تشکیل داده اند؟»

این شکاکیت عالمانهٔ موسیوفوشه، خیلی بجاست، و ما نمیتوانیم در مقابل منطوق مسلم تاریخی، تنها بر روایت ضعیف و احتمال نا استوار ابوالفضل و پیروان او اتکا کنیم. بنابراین باید قدری در اوراق تاریخ جستجو نموده، و این نام را از نظر زبان شناسی نیز تجزیه و تحلیل کنیم. (۲۲۳-۲۳۸ ص ۲۳۸ و ۲۳۹)

در تاریخ کلمات و زبان شناسی به بسا الفاظ و اسمائی بر میخوریم، که اساساً ریشهٔ استوار و قدیمتری داشته، و مردم از روی التباس بایک کلمهٔ محدث دیگر،

آنها ازین ریشه شمرده و اصلتش را ازین برده اند. (۱۳۳۱/۱۳۳۲) مثلاً در بین افغانان نام معروفی است «تورباس» یعنی شمشیرزن و شمشیر باز، و این نام در کلمات تاریخی کشتریه آریائی و توروشکه سنسکریت (مطابق تاریخ کشمیر کلپنه و کتیبه اوهند کنار اباسین) و تورکش (خیرالبیان پیرروشان حدود ۹۵۰هـ) ریشه های محکمی دارد، و در پنتوی کنونی نیز معلوم و موجود است. ولی میرزایان دفاتر و بولکیان مستوفی خانه های قدیم این نام پنتوی معروف را طره باز و گاهی طورعباس نوشتند، و اصلت آنها را آنقدر از اذهان زدودند، که اکنون اهالی بسیار مشروع و صحیح آن (طره باز) است. ولی این چه معنی دارد؟ و ریشه اش در فیلا لوزی چیست؟ ابدأ و اصلاً وجه معقولی ندارد! باری کلمه هزاره نیز با چنین نظیر محدود و غیر علمی، بسبب التباس آن با «هزاره» چنگیزی دستخوش مورخان قصیر النظر گردید، در حالیکه این «نام» در تاریخ سوابق طولانی قبل از چنگیز دارد، و دلائلی موجود است که این مردم در قرون متمادی قبل از آن هم درین سرزمین ساکن بودند.

دلیل نخستین اینست: که نام هزاره تنها برین سرزمین قلب افغانستان اطلاق نمیشده، بلکه در اورای اباسین و دامنه های مهابن تاهری پور و ایبت آباد و پکلی و کاغان و سراسیبهای کوههای کشمیر، وادی معروفی موجود است، که آنها هم (هزاره) گویند. ولی مردم آن از جنس تاتاری و قیافت های نژاد زرد نیستند، بلکه از بقایای آریاهای هندی شمرده می شوند، و البته آنها نیز بکلی از دیالکت های آریائی هندیست.

پس اگر تسمیه هزاره اینجا را از نوع هزاره لشکری چنگیزی قبول کنیم، آیا در باره تسمیه آن هزاره اورای اباسین که تادامنهای جبال کشمیر کشیده می شود، چه خواهیم گفت؟ در حالیکه چنگیز خان ابدأ و اصلاً از دریای سند گذشته و بعد از آنکه جلال الدین خوارزمشاه بر گند گاه نیلاب (جنوبی اتک) از اباسین گذشت، چنگیز نیز بنا بر خرابی و عفونت هوا عنان رجعت از راه فرشاور (پشاور)

بر گردانید (جامع ۱/۳۷۸) پس درین صورت نه هزاره چنگیزی دروادی هزاره
ماورای اباسین اقامت کرده و نباید که این جای بنام هزاره لشکر یا ن چنگیز
مشهور شده باشد.

دلیل دوم قدمت نام هزاره از نظر تاریخ اینست: هیون تسنگ زائر و جهانگرد
معروف چینی که بعد از سیاحت هند در هنگام بازگشت بتاریخ ۲۵ جون (۴۴۴ م)
به تسو-کو-چه (آرا کوزیا) آمده وی پایتخت نخستین آنرا هو-سی-نه (غزنه)
و پایتخت ثانی را هو-ساله میگوید (رجوع به کتاب ۱۲ سفر بامه‌وی).

سنت مارتین نخستین شخصی است که نام اولین را باغزانه و ثانوی را با هزاره
تطبیق کرد. اگرچه جنرال کنگهم در جغرافی قدیم هند (ص ۴۰ بعد) باستناد
قول ابوالفضل تطبیق نام دوم را صحیح نمیداند، و آنرا گذرستان کناره‌های هلمند
میداند، ولی بطلموس جغرافی نگار معروف نیز در همین مواقع جایی را بنام
اوزاله Ozala در شمال غرب آرا کوزیا ذکر میکند، که با وجود مطابقت روایت
هیون تسنگ و بطلموس نمیتوان بر قول ابوالفضل اعتماد کرد.

هیون تسنگ گوید که از هو ساله چشمه ساری خیزد، و بچندین شعبه
تقسیم میشود اقلیم آن سرد و دارای برف و ژاله است، مردم آن خوشدل و آزاده
اند، در اصول جادوگری مهارتی دارند، و تحریر و زبان ایشان نیز با دیگر
ممالک اختلاف دارد.

سوم: موسیو فوشه نیز با تطبیق سنت ما رتن همنو است: وی گوید چون
هیون تسنگ همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خود
گشتی میزد، تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند، وهم قدرت مرکزی را بقبائل
اطراف نشان دهد، از هزاره جات نیز عبور کرده است. وی خصایص اقلیمی و زبان
و اخلاق این مردم را یادداشت مینماید، و حتی از قیافه چینی این مردم هم با ظهار
تعجب میکند.

با این دلیل موسیو فوشه اضافه مینماید: که از عصر هیون تسنگ بالاتر یعنی

(۱۰۰۰) سال قبل، چون اسکندر از جنوب افغانستان شمال آن ازین جبال میگذشت، مورخان اومی نویسند که اسکندر بکنوع مریم جدیدی راد را نجا مشاهده کرد، که از دیگران سرکش تر بودند. شرحی که کنت کورس، از خانهای گلی آنها میدهد، با آنچه امروز هر مسافری میتواند بچشم سربیند کاملاً تطبیق می شود (تمدن ایرانی ص ۴۲۲)

تطبیق نام هزاره

اکنون آنچه راهیون تسنگ بشکل هو-سا-له Ho-Sa-La و بطلیموس بشکل Ozala آورده بانام کنونی هزاره تطبیق میکنیم، و از نظر زبان شناسی نیز همین مقصد را روشن می سازیم.

در تلفظ چینی و یونانی کلمه فرقی نیست هر دو سه سلابیل دارد: O-Za-La = Ho-Sa-La که تبدیل س به ز و او به هو در فیلا لوژی مطرد است، و لام هم تا کنون به (ر) ابدال میگردد، مانند دیوار = دیوال و دیوانه = لپونی، و دس و لس و ده و صدها کلمه دیگر آریائی که با ابدال (ل = ر) تغییر شکل داده اند. پس از نظر فیلا لوژی هیچ بعدی ندارد، که هو-سا-له چینی یا او-زا-له یونانی هزاره کنونی باشد و چون در همان قرن هفتم میلادی هیون تسنگ بسا از قبائل و بلاد افغانستان را بهمین نامهای کنونی ایشان (منتهی به لهجه چینی) ذکر میکند، و در جوار غزنه و هزاره اپو-کین (افغان) را نیز می آورد، بنابراین باید گفت که این هزاره گان از همان عصرهای قدیم از زمان اسکندر تا کنون در جوار افغانان ساکن بوده و قرنهای طولانی با هم زندگی داشته اند.

اما این نام اگر از نظر فیلا لوژی تحلیل گردد، نیز ریشههای کهن سالی را مقارن با زبان پشتو دارد، که نویسنده رأی خود را بصورت ابتدائی (نه قطع و حتم) در پیشگاه دانشمندان زبان شناس میگذارد. ولی قبل از آن توجه شما را به چند کتاب تاریخ بعد از مغل و نزدیکتر به یغمای چنگیز معطوف میدارم، که اغلب مورخان این عصر هزارهای افغانستان را بانام اوغانی ستوده اند، و ایشان را اوغانی

و حتی باملای کنونی افغان نوشته اند. اینک اشارات مورخین :

۱- در پترزبرگ کتابی بنام جامع التواریخ (غیر از جا مع رشیدا لدین) تألیف ۷۰۵ هجری موجود بود که بنام سلطان غازی اهداء شده و نسخه مو جوده تحریر ۹۷۱ هجری است. درین کتاب بارها هزاره و اوغانی و هزاره و افغان و امیر مبارزالدین از اوغانیان و احوال اوغانیان و سیو غتمش افغانی آمده است.

۲- در مطلع سعیدین عبدالرزاق سمرقندی وقایع ۷۴۷ هجری اوغان و جرمانی و هزاره خانه بدوش آمده و در وقایع ۷۴۶ هجری هزاره اوغانی و هزاره افغانی را به اضافت واضح مینویسد.

۳- در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی هزاره اوغان و اوغانیان و سو غتمش اوغانی و هزاره اوغان و احشام هزاره و امرای متعدد اوغانی و جرمانی ذکر می شوند، که تاختن های ایشان در جنوب فارس تا شیراز میرسید و امرای آن سا مان سا لها با ایشان در زد و خورد بودند.

تحقیق این مسئله که این اوغانیان و جرمانه هزاره کیانند، کار مقاله دیگریست ولی در اینجا التزام و پیوستگی این نامها با هم دیگر، کم از کم نزدیکی و همکاری و از یکسو بودن این مریم را میرساند.

اکنون تجزیه نام هزاره را ملاحظه فرمائید :

این نام مانند اسمای بسیاری معروف تاریخی دو جزو دارد: هو + زاره. و اینکه هجای نخستین آن ه بضم ه و بوده از تلفظ چینی و یونانی آن پدیدار است.

هئویا هو در اوستا، سودز سنکریت ریشه قدیم همین هو = خو = خه = بنه (پستو) خهی و خوب (فارسی) است، که نامها و صفات زیاد باین هو مصدر است مثلاً: هو بخت و هو نامی بمعنی نیکبخت و نیکنامی در امالی خو اجه عبد الله انصاری حدود (۴۸۰ هجری) در لهجه هروی آمده است (طبقات الصوفیه خطی) در اوستا سه رکن آئین مزدیسنا هومته و هوخته و هورشته (گاتها، ص ۷۵ و مزدیسنا و تاثیر آن در ادب فارسی ص ۷۰۰) در پهلوی بترتیب هومنش، هو گبشن، هو کنش بوده، که در فارسی به پندار

نیک و گفتار نیک و کردار نیک تعبیر شده ، و در پستو نزد یک به او ستا هومنه و هوختنه و هورشه است .

در اوستا صفت جمشید (هورمئ = خوب دمه) بود (و ندیدار، ص. ۲۱) و در فارسی دری آهو بمعنی عیب است: (آ = نا نفی) X هو (خوب) که جمعاً ناخوب و عیب باشد، فر دوسی گفت :

گر آهوست بر مرد موی سپید ترا ریش و سر گشت چون برگ بید

(شهنامه ج ابیت ۲۶۴۴)

هو شنگ نام یکی از شاهان داستانی کویان مقدم بر زرتشت است که اصل او ستائی آن Hao-Shyngha هئوشینگه بود (یشت ۵ ر ۹ و ۱۷ ر ۱۹) که جزو اول آن هم همان (هو) است . پس بنا بر این عنعنه اگر جزو اول نام هزاره را هم همین (هو = نه = خه = خوب) بدانیم، چون تلفظ قدیم آن هم با ستاد هیون تسنگ و بطلیموس (هو = او) بود، بعید از قیاس نیست .

اما جزو دوم آن (ساله = زاله) چینی و یونانی همین (زاره) کنونی است ، که در پستو هم تا کنون بشکل (زره) موجود است بمعنی (دل ، قلب) که جمعاً هوساله = هزاره باید هوزره بمعنی خوشدل باشد ، و این همان صفتی است ، که هیون تسنگ به مردم هو - سا - له داده است .

اما اینکه (زره) در السنه کهن ریشه داشته و کلمه تاریخی است که معنی آن تا کنون هم بهمان دأب قدیم در پستو باقی مانده ، نیز نظاً ثری در اسمای کهن دارد ، واصل آن در اوستا زریته Zaretha بمعنی دل بود (فرهنگ نظام ۷۲۲) که در اکثر السنه آریائی همین ریشه درین کلمه وجود دارد، مانند در ارمنی Sirt در کردی Zar در بلوچی Zirdē در سریکلی Zārd در شغنائی Zrād در سنگلچی u3rāy و در منجی Ziz (حواشی برهان ۸۷۳۲)

و همین کلمه است که بقول پرو فسور هاگ جزو اول کلمه زره تشت راهم تشکیل داده و نام یکی از پهلوانان بلخ زریر که یاتگار زیران بنام اوست

در ابان یشت فقره (۱۱۲ ر ۱۱۳) زری واری است که اکنون زره ور (دلیر) گوئیم.

همچنین نام خسرو بقول کریستن سن (کیانیان ص ۲) در اصل اوستائی هئو - سر وه Hao-Sravah بود، که جزو نخستین آن همان (هئو) در فارسی (خو) شد، و جزو ثانی آن سر وه هم شاید که با همان زره هم ریشه باشد، که جمعاً معنی آن (خوشدل) شود.

باری اگر کلمه هوساله چینی و او زاله بطلمیوس جز سر زمین هزاره کنونی مورد تطبیق نداشته و قرائن تاریخی نیز برین قضیه دلالت کند، پس این تجزیه لسانی نیز به حقیقت اقرب خواهد بود، و هزاره معنی (خوشدل) را خواهد داشت (۱) عبدالحی حبیبی

۱۰ تبصره: قراریکه در کتاب قاموس بیوگرافی ملی «طبع پوهنتون اکسفورد» ص ۱۹۴ جلد ۳ در شرح حال هنری جارج راورنی (۱۸۲۵-۱۹۰۶ م) می نویسد، وی کتابی را بنام تاریخ مینک و هزاره افغانستان نوشته بود بقول محمود کاشغری در دیوان لغات الترك تألیف ۴۶۶ ه طبع استانبول ۱۲۳۳ ه کلمه منك بکسر اول به معنی هزار است (ج ۳ ص ۲۶۶) و بارتولد نیز در جغرافیای تاریخی اسل نام هزاره را همین هزار اسم عدد فارسی و جمع آنرا هزاره جات «۴» پنداشته است.

در کتب فارسی کلمه او لوغ مینک مغولی را به هزاره کلان ترجمه کرده اند، در تاریخ هرات سیفی امراء هزاره و صد آمدده «ص ۱۶۳» و داؤد خواجهرادر غزنی امیر این مردم شمرده که بقول سیفی «کافر بود» رکوبده خیل خانه و هزاره و بازار او را غارت کردند «ص ۵۹۷» و ازین پدیده می آید، که بعد از خروج مغل کلمه مینک «هزاره» مغولی را بفارسی در آورده اند و این اصطلاح جدید، مورد اشتباه و التباس با هزاره قدیم گردیده باشد، که ما با وجود قدمت کلمه در آثار چینی و یونانی نمیتوانیم، آنرا کلمه محدث عهد خروج چنگیزیان بدانیم.